



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۰/۱۷

احسان الله آریزی

سراب!

پایان سال ۱۳۵۴ هـ ش بود که استاد محراب الدین پکتیاوال که خداوند ج حالا غریق رحمت اش گرداند، در امتحان سمستر دوم پوهنخی اقتصاد، مرا در مضمون خود بعلت نقد پروژه های انکشافی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در افغانستان، مانند پروژه کانال ننگرهار و شاهراه سالنگ قصداً ناکام ساخت. در همین وقت چند نفر از همقریه گی های ما که در وردک میزیستند، تصمیم گرفته بودند تا برای کار بقسم گریزی به ایران بروند. من هم که بعلت قصد گیری یک استاد عالم و دانشمند و مدنی، از محیط پوهنتون دلزده شده بودم، نیز با این گروپ یکجا شده و در یک زمستان شدید و برفی عازم هرات شدم.

من در هرات دو شب در اتاق یک مامای موتردار خود، قصه های چنان دردناک از مسافرت های غیرقانونی جوانان به ایران شنیدم که یارای ادامه سفر را از من سلب کرد.

شب سوم جوانان همقریه و حدود سی چهل جوان دگر هموطن، از سرای خوستی ها بطرف ایران حرکت کردند. قاچاقبر یک موتر لاری کهنه را دو چته ساخته بوده. در منزل تحتانی همین جوانان را پر نمود و در منزل دوم شصت هفتاد گوسفند را بار زد و برایشان کاه و علوفه ریخت.

قاچاقبر میخواست با یک تیر دو فاخته را بزند. در اصل قاچاق انسانی و برای حسابهی به سرحداران ایرانی و استتار قاچاق اصلی یک رمه گوسفند!

بهر صورت موتر حامل جوانان بعد از نماز خفتن حرکت کرد و من برگشتم به شهر.

فردا عصر رفتم اتاق ماما تا ببینم خط و خبری از بچه های قریه هست یا خیر؟ در آنجا با تعجب دیدم که سه تایی همان بچه ها، با دستها، پاها و روهای پندیده و سیاه شده، خسته و کوفته دراز کشیده و کسی از آنها تیمارداری میکند. بعد از چای و چلم، گل لطیف، دوست عزیز آن وقته من، که بعدها در جنگ با عساکر متجاوز اتحاد شوروی کشته شد، قصه کرد که شب گذشته موتر حامل آنها چهار - پنج ساعت متواتر در سفر بوده و آنها در آن هوای سرد شبانه زمستان، درحالیکه رمه گوسفندان منزل بالایی، ایشان را بصورت متواتر مورد نوازش قرار میداد، به این امید بودند که پایان هر شب سیاه صبح نورانی است و زود به شهر تایباد ایران خواهند رسید و در آنجا یا کدام جای دگر کار و غریبی پیدا خواهند کرد و پول کمایی حلال خود را به پدران و مادران شان ارسال خواهد کرد، با تمام مشکلات مقابله نموده و نفس ها را در سینه ها حبس نموده بودند.

گل لطیف گفت که ساعت های بعد از نیمه های شب بود، که موتر لاری توقف کرد و دریور به آنها دستور داد که پایان شوند.

گل لطیف گفت که وقتی تر و پر از لاری پایان شدیم، دریور یک منطقه آبادان و چراغان در چهار - پنج کیلو متری پیشرو را نشان داده و گفت که تعمیری را که می بینید، فابریکه قند فریمان منطقه تایباد ایران است. شما خود را آرام - آرام و پنهانی به سرک رسانیده و عازم مشهد مقدس شوید!

گل لطیف گفت که ما همه در جوی ها و جویچه ها پروت کرده و هوای بسیار سرد منطقه را به امید دمیدن صبح تحمل نمودیم.

وی گفت وقتی هوا روشن شد، یکی از بچه ها از کدام جایی گفت که به سرک ببینید، موترهای ایرانی هم مثل موترهای خود ماست!

دومی که میخواست کدام جای گوشه را پیدا کند، آهسته گفت که در تعمیرات افغانستان و ایران هم هیچ فرقی نیست و پیشنهاد نمود که چون روبرو کسی معلوم نمیشود، بهتر است کمی پیش برویم!

گل لطیف گفت وقتی با هزار مشکل در بین جوی ها و جویچه های که اطراف آن با برف پوشیده بود، کمی پیش رفتیم، از ترس چند نفری خود را خوب پنهان کردیم که از پیشروی ما می گذشتند.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلینکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولی

وقتی خطر آنها رفع شد، یکی از بچه های همگروپ ما گفت که ولا اگر بین لهجه های مردم هرات و مردم تايياد يکذره فرق هم باشه، من شنيدم که اين تاييادی ها هم مثل هراتی ها صحبت میکنند!

بعد کمی دگر نیز پیش رفتم. ساختمان بزرگ روبرو بخوبی دیده میشد. وقتی به لوحه آن دقت کردم هوش از سرم پرید: د هرات د نساجی فابریکه!

واعجباً! قاچاقبر ما را بعوض فابریکه قند فریمان تايياد در مقابل فابریکه نساجی نخی هرات پیاده نموده و خود فرار کرده بود!

بچه ها را از موضوع مطلع ساختم. چند تا از فرط سردی و گرسنگی و استیصال گریه میکردند و چند تا هم قسم و قران میخوردند که همین پول را نیز پدران شان بقرض گرفته بودند!

قاچاقبر بی انصاف ما را در حومه شهر هرات چکر داده و بعد مقابل فابریکه نساجی نخی نزدیک پشتون پل رها نموده بود!

این قصه را بخاطری نوشتم که تا چند روز دگر بخیر انتخابات ولسی جرگه افغانستان بعد از چهار سال تاخیر برگزار میشود.

قدرت های بزرگ که امکانات عظیم اقتصادی، سیاسی، نظامی، استخباراتی و تبلیغاتی در اختیار دارند، چند بار مردم افغانستان را در لاری های کهنه بار نموده و به امید رسانیدن تايياد در خود هرات پیاده نموده و به سر شان پر زده اند که اینک دموکراسی بیداد میکند، مردم به پای صندوق های رای میروند، کمیسیون مستقل انتخابات روی سیستم بایومتریک کار میکند و عنقریب نماینده گان مردم به دور هفدهم ولسی جرگه راه باز خواهند کرد تا بحیث رکن سوم دموکراسی به یک ملیون و یکصد و یک هزار و یکصدو یک درد مردم افغانستان رسیده گی نموده و وسیله خوبی برای تبلیغات سیاسی فراهم شده باشد.

تجربه سه دوره اخیر ولسی جرگه نشان میدهد که ما فقط در همان لاری های کهنه بار هستیم و هر گز به فابریکه قند فریمان نخواهیم رسید!!

پایان